

سلسله موی دوست

دکتر سعید حمیدیان

دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده:

نویسنده براساس غزل «سلسله موی دوست حلقه دام بلاست...» در صدد ارایه موتیف یا بن‌مایه‌هایی است که در این اثر ادبی سعدی قابل مشاهده است. او با نگاهی ساختاری به این غزل معتقد است که ابیات وارد شده بدین غزل، تصادفی و بدون سنجش نیست و در ادامه با ذکر شواهدی، بن‌مایه‌های غزل را مورد بررسی قرار می‌دهد.

کلید واژه: غزل سعدی، بن‌مایه، موتیف.

بحث من پیرامون این غزل سعدی است:

هر که در این حلقه نیست، فارغ از این ماجراست	سلسله موی دوست، حلقه دام بلاست
دیدن او یک نظر، صد چو منش خونبهاست	گر بزندم به تیغ، در نظرش بی‌دریغ
حیف نباشد که دوست، دوست‌تر از جان ماست	گر برود جان ما، در طلب وصل دوست
گونه زردش دلیل، ناله زارش گواست	دعوی عشاق را، شرع نخواهد بیان
عقل گرفتار عشق، صبر زبون هواست	مایه پرهیزگار، قوت صبر است و عقل
زهره گفتار نه، کاین چه سبب و آن چراست؟	دلشده پای‌بند، گردن جان در کمند

مالک مُلک وجود، حاکم ردّ و قبول هر چه کند جور نیست، ورتو بنالی جفاست
 تیغ برآر از نیام، زهر برافکن به جام کز قیل ما قبول، وز طرف ما رضاست
 گر بنوازی به لطف، ورتو بگدازی به قهر حکم تو بر من روان، زجر تو بر من رواست
 هر که به جور رقیب، یا به جفای حبیب عهد فرامش کند، مدعی بی وفاست
 سعدی از اخلاق دوست، هر چه برآید نکوست گو همه دشنام گو، کز لب شیرین دعاست

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۴۹)

آنچه در صدد بیان آن هستیم، مقوله موتیف یا بن‌مایه در غزل سعدی است. موتیف در اصطلاح به معنای عنصری است که در اثر ادبی در تناسب با محتوای اثر ادبی معمولاً تکرار می‌شود. موتیف در اصل به شکل بیانی یک شعر مربوط است، اما در عین حال در ارتباط کامل با محتواست و در خدمت بیان محتوا قرار می‌گیرد. در واقع عنصری را که در تعبیر و تصاویر یک شعر مشترک است و تکرار می‌شود، موتیف می‌گویند. امروزه با آشنایی با نظریه‌ها، مکاتب و نقدهای ادبی جدید، شاید این تصور برای خوانندگان جوان پیش بیاید که در سنت ادبی گذشته ما، بزرگان اطلاعی در این حوزه‌ها نداشته‌اند و یا فاقد اطلاعات فنی ادبی بوده‌اند، اما زمانی که به آثار این بزرگان رجوع می‌کنیم، درمی‌یابیم که آنها هر آنچه را در گذشته و امروزه، پیرامون یک اثر ادبی موفق مطرح می‌شود، به صورت عملی در اثر خود پیاده کرده‌اند و خود این آثار ما را از این پندار واهی‌رهایی می‌بخشد. پیش از ادامه بحث لازم است ذکر کنم که نگاه من به یک شعر همواره نگاهی ساختاری بوده است. در واقع باور این امر که در یک غزل، ابیاتی از آن تصادفی و بدون سنجش وارد شعر شده باشد، مشکل و تا حدی غیرممکن است و طرح چنان دقیق است که انسان را به شگفتی وا می‌دارد. برای نمونه غزلی از حافظ را مثال می‌زنم:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نئی جان من خطا این جاست

(حافظ، ۱۳۶۹: ۱۷)

همان‌طور که مشاهده می‌کنید این شعر بر پایهٔ موتیف‌های شنیداری قرار دارد که همواره تا پایان شعر تکرار می‌شود.

آن‌چه امروزه زیاد آن را می‌شنویم، بحث پیرامون استقلال ابیات و اجزاء در شعر گذشتگان است و عده‌ای ادعا می‌کنند که از آن‌جا که شعر گذشتهٔ ما دارای استقلال ابیات بوده است، بنابراین شاعر می‌توانسته در هر بیت هرچه می‌خواسته بر زبان آورد، اگر چه آنها ارتباط معنایی و محتوایی نیز با هم نداشته باشند. اگر بنا باشد که ما با این رویکرد به آثار گذشتگان بنگریم، راه تفکر و تأمل را در این حوزه برخورد بسته‌ایم. برای نمونه نظر شما را به فردوسی جلب می‌کنم. فردوسی بدون شک خود از دقیق‌ترین تئوری‌های حماسه‌سرایی - در واقع آن‌چه در یونان کهن وجود داشت - مطلع بوده، در غیر این‌صورت قادر به خلق اثر بزرگی چون شاهنامه نبود.

حال به غزل سعدی باز می‌گردیم. در این غزل سخن از عشق است. به بیانی دقیق‌تر سخن از عرفان است. موتیف یا عنصر تکرار شونده در این شعر که در موازات سخن آمده است، عناصر قضااست. در واقع سعدی اصطلاحات قضایی را در بافت این شعر امتزاج داده است. گفتنی است که تنها زمانی امکان دریافت موتیف‌ها در یک شعر وجود دارد که دید ساختاری یا کلی‌نگر نسبت به اثر داشته باشیم. در بیت اول واژهٔ «سلسله»، زنجیر زندانیان را به ذهن متبادر می‌کند، بنابراین امتزاجی را که از آن سخن رفت، در گام نخست مشاهده می‌کنیم. در ادامهٔ شعر شاهد بیان لوازم مجازات هستیم برای نمونه در بیت دوم شاعر از واژهٔ «تیغ»، «خون‌بها»، «گر برود جان ما» که مراد از آن قتل است و واژهٔ «حیف» که در گذشته به معنی ظلم و ستم بوده و در محافل قضایی آن زمان نیز به کار گرفته شده، استفاده می‌کند. در بیت سوم با این شواهد روبه‌رو هستیم: «دعوی»، «شرع»، «بیان»، «دلیل» و «گواه است» که همه این موارد در محکمهٔ عشق مطرح می‌شوند. در بیت چهارم با واژگانی چون «پایبند»، «کمند»، «حاکم ردّ و قبول» و «جور» مواجه هستیم که مصداقی است در جهت اثبات آن مدعی. در بیت پنجم واژه‌های «تیر»، «نیام»،

«زهر»، «قبول»، «رضا»، در بیت بعدی، «بگدازی به قهر»، «حکم»، «روان»، «زجر» در معنای شکنجه، «روا» و در بیت ماقبل آخر با واژه «مدعی» روبه‌رو هستیم. حال می‌توان ادعا کرد که چنین امری تصادفی است؟

از مسایل دیگری که درباره غزلیات سعدی مطرح می‌شود، مسئله عشق زمینی و عرفانی در غزل‌های اوست. عده‌ای تمام غزل‌های سعدی را در حوزه عشق انسانی می‌پندارند که البته اعتقادی نابه‌جاست؛ چرا که در قرن هفتم هیچ شاعری وجود ندارد که از عرفان تأثیر نگرفته باشد. زیرا عرفان‌گرایی هنجار این دوره محسوب می‌شود. غزلی از سعدی را به عنوان نمونه غزلی عرفانی ذکر می‌کنم که در آن بیت زیر مورد نظر است؛ چرا که عده‌ای این بیت را به دلیل واژه «آدم» در آن زمینی ذکر کرده‌اند که البته من با این نظر موافق نیستم.

من آدمی به جمالت نه دیدم و نه شنیدم اگر کُلی، به حقیقت عجین آب حیاتی
(سعدی، ۱۳۸۵: ۸۵۴)

درست در بیت بعدی شاعر ادامه می‌دهد:

وصفتُ کلّ ملیح کما یحب و یرضی محامد تو چه گویم که ماورای صفاتی

(همان)

همان‌گونه که مستحضر هستید با ترکیب «ماورای صفات» روبه‌رویم. بدون شک این ویژگی برای انسان‌ها به‌کار نمی‌رود و در نتیجه مراد از این ویژگی ذات خداوند است. چرا که هر آنچه غیر از خداوند است، داخل در محدوده صفات است. پیرامون این مبحث در کتاب سعدی در غزل در بخشی به نام «آمیزش بشر و فرا بشر» مطالبی آورده‌ام. سعدی از این شیوه در یکی از غزل‌هایش استفاده می‌کند که من آن را تنزیل و تنزیه یا تنزیه و تنزیل نام گذاشته‌ام. در بیتی که ذکر آن رفت، سعدی معشوق را به مقام آدمی تنزیل می‌دهد، اما در بیت بعد به تنزیه پرداخته است.

سعدی در غزلی دیگر می‌گوید:

حنّاست آن‌که ناخن دل‌بند رسته‌ای یا خون بیدلی‌ست که در بند کشته‌ای
در هیچ حلقه نیست که یادت نمی‌رود در هیچ بقعه نیست که تخمی نکشته‌ای
(همان: ۸۵۰)

پرواضح است آن کس که تخم می‌کارد، همان خداوند است که این عالم را پدید آورده است. به همین دلیل در بعضی از نسخ، در مصرع نخست بیت دوم از واژه «ذکر» به جای «یاد» استفاده شده است. بنابراین در این غزل هم حرکت از تنزیل به سوی تنزیه است.

نمونه دیگر:

دانمت آستین چرا پیش جمال می‌بری رسم بود کز آدمی روی نهان کند پری
هرچه کنی، تو برحقی، حاکم و دست مطلق پیش که داوری برند از تو که خصم و داوری
بنده اگر به سر رود در طلبت کجا رسد گر نرسد عنایتی در حق بنده آن سری
(همان: ۸۷۱)

منابع:

۱. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۹). دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، مقدمه، مقابله و کشف الابیات از رحیم ذوالنور، تهران، زوار.
۲. سعدی مصلح‌بن عبدالله (۱۳۸۵). کلیات سعدی، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران: شیراز، هرمس: مرکز سعدی‌شناسی.